



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: ترتب - مقدمه سوم محقق نایینی - توضیح کلام محقق اصفهانی - مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۴۰  
بررسی اصل مدعای محقق نایینی در مقدمه سوم  
سال دهم  
جلسه: ۳۰

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

در مورد مقدمه سوم محقق نایینی فرمودند: دو اشکال مهم و اساسی با این مقدمه پاسخ داده می‌شود. مطالب و ایراداتی نسبت به اشکال مستشکلین و آنچه که محقق نایینی فرمودند مطرح شده است.

اساس اشکال دوم بر این بود که چون عصیان مسقط تکلیف است، با تحقق عصیان دیگر امر به اهم باقی نمی‌ماند. قائلین به ترتب در صدد بودند دو امر (یعنی هم امر به مهم و هم امر به اهم) را هم زمان فعلی بدانند و از طریق اختلاف مرتبه و تقدم و تأخر رتبی مشکل را حل کنند. به این بیان که امر به مهم مشروط به عصیان نسبت به امر به اهم است. اما وقتی عصیان صورت بگیرد و عصیان واقعی و خارجی محقق شود دیگر امر به اهم وجود ندارد. پس دو امر در زمان واحد موجود نیستند و این خلاف فرض ترتب است. محقق نایینی نیز در پاسخ این اشکال به نحوی پاسخ دادند که گویی قبول دارند عصیان مسقط تکلیف است.

#### توضیح کلام محقق اصفهانی

جمعی از بزرگان مانند محقق اصفهانی به این مطلب اشکال کردند که عصیان عمل مسقط تکلیف نیست. نه عصیان مسقط تکلیف است، نه امتثال. این گونه نیست که اگر تکلیفی امتثال یا عصیان شد بگوییم تکلیف ساقط شد.

پس سقوط تکلیف به چه چیزی محقق می‌شود؟ محقق اصفهانی فرمودند: سقوط تکلیف به گذشت زمان امتثال تحقق می‌یابد. یعنی اگر در زمانی که در آن زمان امر یا نهی اطاعت می‌شود، بگذرد، می‌توانیم بگوییم امر ساقط شده است.

سوال:

استاد: عصیان خودش مستوجب عقاب است. مکلفی که به تکلیف عمل نکرده است مسلماً عقاب دارد. لکن بحث سر سقوط تکلیف است؛ به هر حال چه بگوییم تکلیف ساقط می‌شود و چه بگوییم نمی‌شود، تردیدی در این که مخالفت و عصیان مستوجب عقاب است نیست. حتی محقق اصفهانی که می‌گوید عصیان و امتثال عمل موجب اسقاط تکلیف نیست تردیدی ندارد که عصیان مستوجب عقاب است. حال این که آیا این تکلیف چون در کنارش تکلیف به نماز نیز وجود دارد و مشروط به عصیان امر به اهم شده، آن تکلیف چه وضعیتی پیدا می‌کند بحث دیگری است. آنجا می‌توانیم بگوییم فوراً فوراً دامن مکلف را می‌گیرد.

پس اشکال محقق اصفهانی هم به مستشکل و هم به محقق نایینی که جواب مستشکل را داده، متوجه می شود. زیرا کأنه محقق نایینی این مطلب را پذیرفته و حتی محقق خراسانی که منکر ترتب است این مطلب را قبول دارد که تکلیف به سبب عصیان ساقط می شود اما همان طور که ملاحظه فرمودید محقق اصفهانی این مطلب را قبول ندارد.

#### ان قلت

اگر در زمان امتثال و عصیان، تکلیف فعلیت نداشته باشد، لازمه اش این است که بگوییم این شخص یک تکلیف معدوم را امتثال یا عصیان می کند و این غیر معقول است. مثلاً می گوییم: مکلف فلان تکلیف را عصیان کرد یا فلان تکلیف را امتثال کرد. اما مسئله ای که وجود دارد این است که این فرع بر آن است که این تکلیف فعلی باشد و اگر این تکلیف فعلی نباشد عصیان و امتثال نسبت به چه چیزی محقق می شود؟ امتثال و عصیان نسبت به چه تکلیفی؟ تکلیفی که هنوز فعلی نشده در حکم عدم است و تکلیف نیست و امتثال و عصیان نسبت به معدوم امکان ندارد.

پس به هر حال ناچاریم بگوییم این تکلیف در زمان امتثال، فعلی و موجود است. اگر در زمان امتثال موجود باشد نتیجه این می شود که تکلیف با امتثال و عصیان ساقط شود. پس چرا شما می گوئید امتثال و اتیان به تکلیف و نیز عصیان و مخالفت با تکلیف موجب سقوط آن نیست؟ بالاخره این تکلیف در حین امتثال باید فعلی باشد و الا «یلزم امتثال التکلیف المعدوم و هو محال» و کذلک در مورد عصیان.

پس نتیجه این است که آن مطلبی که مستشکل بیان کرده، تمام است. زیرا از یک طرف نمی توانیم بگوییم عصیان و امتثال موجب سقوط است و از طرف دیگر مدعی شویم امر به اهم به قوت خودش باقی است.

#### قلت

محقق اصفهانی که مدعی است عصیان و امتثال مسقط تکلیف نیستند، منظورشان این است که این ها علت سقوط تکلیف نیستند زیرا اگر عصیان بخواهد علت سقوط تکلیف باشد، «یلزم ان یکون الشئ علئ لعدمه»؛ این که شیء علت برای عدم خودش باشد که در جلسه قبل آن را توضیح دادیم.

پس منظور محقق اصفهانی این است که این تکلیف فعلی است، تکلیف به اهم فعلیت دارد. لحظه ای که این تکلیف عصیان می شود آن لحظه اول عصیان، این تکلیف اهم، فعلیت دارد. یعنی آن لحظه ای که شخص وارد مسجد می شود و نجاست را در مسجد می بیند و به جای ازاله نجاست سراغ نماز می رود و مهر را بر می دارد تا نماز بخواند، آن لحظه اول عصیان در برابر تکلیف به ازاله، تکلیف به ازاله فعلیت دارد. اما از لحظه دوم به بعد دیگر کأنه فرصت و زمان قابلیت امتثال می گذرد.

فرق می کند بین این که بگوییم خود عصیان از آن لحظه اول مسقط تکلیف است یا بگوییم گذشت زمان باعث سقوط تکلیف است. مشهور می گویند: عصیان و امتثال باعث سقوط تکلیف است. محقق اصفهانی نمی گوید امتثال و عصیان باعث سقوط تکلیف می باشند. زیرا در لحظه اول عصیان تکلیف، آن تکلیف فعلیت دارد. ولی از لحظه دوم به بعد زمان امتثال می گذرد. یعنی زمانی که نجاست را می بیند به اندازه ای که بتواند این نجاست را با فراهم کردن مقدماتش از بین ببرد (که می شود زمان امتثال در واجب فوری)

وقتی می گوییم: گذشت زمان باعث سقوط تکلیف است، معنایش این نیست که تا آخر زمان بماند و وقتی آخرین جزء زمان گذشت تکلیف ساقط شود. خیر، اولین لحظه مواجهه با تکلیف، این تکلیف فعلی است. همان لحظه اول که مکلف با تکلیف مخالفت و

عصیان می کند، همان لحظه عصیان همچنان تکلیف فعلی است، از لحظه دوم به بعد یعنی آن زمانی که قابلیت امتثال در آن زمان وجود دارد از بین می رود. از لحظه دوم این قابلیت از دست می رود نه این که آخر زمان این قابلیت از دست برود. بلکه از لحظه دوم به بعد قابلیت زمان برای امتثال تکلیف در این زمان از بین می رود. مثلاً ازاله ده دقیقه وقت می خواهد این که محقق اصفهانی می گوید گذشت زمان باعث سقوط تکلیف است، منظورش این نیست که ده دقیقه باید بگذرد تا بگوییم تکلیف ساقط شده است. بلکه منظورش این است که مکلف همان دقیقه اول باید اطاعت می کرد و تکلیف را انجام می داد، اما وقتی این زمان می گذرد و مکلف این کار را انجام نمی دهد، درست است که هنوز نه دقیقه تا پایان زمانی که قابلیت امتثال دارد باقی است ولی از آن دوم می توانیم بگوییم که فرصت از بین رفته است.

پس منظور محقق اصفهانی از این که می گوید گذشت زمان امتثال باعث سقوط تکلیف است این نیست که تمام زمان و وقتی که قابلیت امتثال و اطاعت تکلیف را دارد بگذرد، بلکه منظور ایشان لحظه اولی است که در آن لحظه تکلیف فعلی است بگذرد و مکلف انجام ندهد. زیرا در نه دقیقه باقی مانده قابلیت امتثال وجود ندارد. بلکه از همان لحظه دوم و آن دوم این عصیان چون منجر به گذشت زمان شده است باعث سقوط تکلیف می شود.

سوال:

استاد: خیر، آن ها می گویند: تحقق عصیان. وقتی می گویند: عصیان و امتثال مسقط تکلیف است ممکن است از نظر نتیجه فرقی نکند ولی مهم این است که اساس سخن مستشکل این است که شما تمام تلاشتان را کردید تا بگویید: این دو امر هر دو در زمان واحد فعلی هستند هم امر به اهم و هم امر به مهم.

مستشکل می گوید: شما که می گوید عصیان باعث سقوط تکلیف است و امر به مهم را مشروط به عصیان می کنید، نتیجه اش این است که وقتی امر به مهم حاضر شد، اثری از امر به اهم نیست. پاسخ توسط محقق نایینی داده شد اما اساس سخن مستشکل این است که عصیان مسقط تکلیف است و محقق نایینی کانه این را قبول کرده است، منتهی از یک طریقی این را حل کرده است. محقق اصفهانی می گوید: اصلاً عصیان مسقط تکلیف نیست، بلکه گذشت زمان باعث اسقاط تکلیف است. پس در آن زمانی که امر به مهم می آید امر به اهم نیز وجود دارد.

البته بعید نیست بگوییم: کسانی که می گویند: امتثال و عصیان مسقط تکلیف است، نظرشان نزدیک به نظر محقق اصفهانی است، زیرا آن ها نیز تصریح به این نکردند که عصیان علت سقوط تکلیف است، بلکه می گویند عصیان مسقط تکلیف است منتهی این که عصیان و امتثال فی نفسه مسقط تکلیف باشند یا باعث شوند که زمان بگذرد تا تکلیف ساقط شود مورد اختلاف قابل توجهی است.

### **بررسی اصل مدعای محقق نایینی در مقدمه سوم**

ایشان تمام تلاششان این بود که با وحدت زمان امتثال و زمان حکم مشکل را حل کنند. اصل مسئله این است که کلام محقق نایینی می تواند مشکل منکرین را حل کند یا خیر؟

اساس اشکال این بود که اگر عصیان واقعی به عنوان شرط در کنار امر به مهم قرار بگیرد، نتیجه اش این است که وقتی امر به مهم فعلیت پیدا کند، امر به اهم منتفی می شود. زیرا عصیان باعث سقوط امر به مهم است و این خلاف فرض است. زیرا در ترتب فرض بر این است که دو امر فی زمان واحد وجود دارند و فعلی هستند. حالا صرف نظر از این که عصیان مسقط تکلیف است یا نه

می‌خواهیم ببینیم راه حل محقق نایینی در مقدمه سوم مشکل را حل می‌کند یا خیر؟ این که بگوییم زمان امتثال و فعلیت حکم یکی است یعنی همان زمانی که مکلف به تکلیف عمل می‌کند همان زمانی است که حکم فعلی شده است. الان که مکلف امر به مهم را امتثال می‌کند و نماز می‌خواند همین الان امر به صل فعلیت پیدا کرده است. به طور کلی زمان فعلیت یک حکم با زمان شرائط آن حکم مقارن است. یعنی زمانی امر به مهم حادث می‌شود که شرطش محقق شده باشد. شرط فعلیت امر به مهم عصیان است، عصیان نسبت به امر به اهم شرط فعلیت امر به مهم است.

محقق نایینی می‌گوید: زمان فعلیت امر به مهم همان زمان تحقق عصیان است، زمان شرط همان زمانی است که حکم فعلیت پیدا می‌کند و زمان این‌ها واحد است. پس الان ببینید شرط که عبارت از عصیان امر به اهم است، موجود است، امر به مهم نیز موجود است، امر به مهم مشروط به مخالفت با امر به اهم بوده که الان وجود دارد، امر به مهم نیز الان می‌باشد. زمان این‌ها نیز یکی است. پس به نظر ایشان امر به اهم نیز الان وجود دارد در زمان واحد امر به اهم و امر به مهم وجود دارند، شرط هم وجود دارد. اگر این زمان را واحد دانستیم آیا آن مسئله‌ای که مستشکل ادعا کرده که امر به اهم الان وجود ندارد جایی برای بقاء پیدا می‌کند یا خیر؟ آیا این اشکال می‌تواند کماکان متوجه قول به ترتب شود یا خیر؟

همه اشکال مستشکل این بود که زمان امر به مهم، امر به اهم نیست. محقق نایینی می‌گوید: همان زمان نیز این امر می‌باشد، حتی اگر عصیان سبب سقوط تکلیف باشد این امر موجود است و از بین نمی‌رود. تنها اختلاف این دو در رتبه است که رتبه امر به اهم مقدم بر رتبه امر به مهم است. اگر زمان این‌ها را ثابت دانستیم و اگر گفتیم امر به اهم ساقط نمی‌شود و امر به اهم از بین نمی‌رود آن لحظه‌ای که مکلف عصیان می‌کند، شرط همان لحظه محقق شده است و همان لحظه امر به مهم فعلیت پیدا کرده و در همان لحظه امر به اهم هنوز وجود دارد، (زیرا امر به اهم یا با تحقق عصیان خارجا و یا با گذشت زمان ساقط می‌شود). پس امر به اهم نیز در آن لحظه باقی است. درست است که بعد از مدتی امر به اهم از فعلیت می‌افتد ولی در آن زمانی که مکلف می‌خواهد امتثال امر به مهم کند و نماز بخواند آن لحظه امر وجود دارد، آن لحظه شرط فعلیت این امر محقق شده و آن لحظه امر به اهم وجود دارد. لذا به نظر می‌رسد اشکال به نوعی می‌تواند با تقارن زمانی که ایشان ادعا کرده بر طرف شود.

تنها مسئله‌ای که وجود دارد این است که محقق نایینی ادعای اختلاف در رتبه کرده است که خودش محل بحث است که اینجا اصلا اختلاف رتبه می‌باشد یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»